

فصلنامه مسائل حکمرانی

بررسی پرونده:

چالش نمایندگی

پیش‌شماره اول

بسم الله
الرحمن الرحيم

فصلنامه مسائل حکمرانی

بررسی پرونده:

چالش نمایندگی

پیش‌شماره اول



صاحب امتیاز:
مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
مدیر مسئول: بابک نگاهداری
تحت نظارت شورای علمی
رئیس شورای علمی: مهدی عبدالحمید
سردبیر: محمدهادی محمودی
دبیر تحریریه: محسن جبارنژاد
مدیر هنری: سیدمجتبی حسینی
گرافیک و صفحه‌آرایی: فاطمه سعیدی

هیئت تحریریه این شماره:
محسن جبارنژاد
محمدهادی محمودی
محمد پزشگی
مهدی کاظمی زمهریر
محسن رادی
داود مهدوی زادگان
سیدعلی میرموسوی
احمد کوهی
شریف لک زایی

مطالب و دیدگاه‌های ارائه‌شده در این نشریه صرفاً بازتاب نظر نویسندگان و مصاحبه‌شوندگان بوده و لزوماً بیانگر دیدگاه رسمی دفتر مطالعات حکمرانی مرکز پژوهش‌های مجلس نیست. مسئولیت صحت و اعتبار محتوای منتشر شده بر عهده نویسندگان است و دفتر مطالعات حکمرانی هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال آن نمی‌پذیرد.



سرمقاله

۱۰ | **تورم قانون و چالش نمایندگی** | محمدهادی محمودی

یادداشت‌ها

۲۰ | **جهانی شدن و بسط نمایندگی** | محمد پزشکی
۲۴ | **دولت حداقلی؛ نمایندگی حداکثری** | شریف لکزایی
۳۰ | **چالش نمایندگی و نیاز به تغییر کنش‌گران** | مهدی کاظمی زمهریر
۳۴ | **نمایندگی و پوپولیسم** | محسن ردادی
۴۰ | **انتخاب دائمی؛ طرحی برای آینده نمایندگی** | احمد کوهی
۴۴ | **نمایندگی و وارونگی روشن‌فکری تجدد خواه** | داود مهدوی‌زادگان
۴۸ | **شرایط دموکراسی نداریم** | سیدعلی میرموسوی
۵۲ | **چالش مفهوم نمایندگی و ضرورت بازاندیشی در حکمرانی تقنینی** | محسن جبارنژاد

گفت‌وگو

۵۸ | **گفت‌وگو با محمدرضا باهنر**

چالش نمایندگی

پیش‌شماره اول

اسرمقاله

محمدهادی محمودی

تورم قانـــــــون و چالـــش نمایندگی



محمدهادی محمودی

سرپرست گروه مطالعات بنیادین حکومتی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

۱.

از آغاز مجلس یازدهم تاکنون، به طور میانگین تقریباً روزی یک طرح یا لایحه در مجلس شورای اسلامی اعلام وصول شده است؛ آماری بی‌سابقه در تاریخ مجلس که حکایت از وَلَع قانون در نظام حکمرانی ما دارد. در عین حال، نظام حکمرانی ما تورم سیاست و قانون و سند و چشم‌انداز دارد، مجموعه دستورهای سامان‌بخشی که اکنون خودِ سامان دادن به آن‌ها، شناخت عام و خاص و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخشان، تشخیص همپوشانی‌ها و تداخل‌ها و تعارض‌هایشان، جادادنشان در یک نظام حکمرانی سازوار یا خلاصی از عوارضشان، مسئله‌ای است دشوار. آن ولع و این تورم البته به هم ربط دارند. می‌توانیم با وام گرفتن از علم پزشکی، این وضعیت را به بیماری «BED» تشبیه کنیم. «BED» مخفف Binge Eating Disorder یا اختلال

پرخوری، اختلالی عصبی است که فرد در آن دچار ولع خوردن می‌شود و تا حد اشباع می‌خورد، اما راضی نمی‌شود و گاهی احساس شرم هم می‌کند. نمی‌خواهم به یك تطابق کامل میان زمینه‌ها و نشانه‌های این بیماری با وضعی که داریم برسیم، جز اینکه در هر دو، نحوی اشتهای کاذب، ناشی از پیام‌های نادرست سیستم عصبی در کار است. گرچه درست نمی‌دانیم سیستم عصبی نظام حکمرانی ما دقیقاً چطور کار می‌کند، اما عجالتاً می‌دانیم که پیام ولع قانون به ارکان حکمرانی ما می‌فرستد و با وجود این ولع، اینکه قانون چیست و چطور وضع و اجرا می‌شود و ما کجا به چه قانونی احتیاج داریم، مسئله‌ای ثانوی است، اولاً باید قانون بگذاریم.

قانونگذاری بدون مسئله‌شناسی تیر در تاریکی است. بسیاری طرح‌های پیشنهادی اعلام وصول شده در مجلس فاقد توضیحی قانع کننده راجع به ضرورت خویشند و می‌خواهند قدرت چانه‌زنی در مجلس و خارج از مجلس را جایگزین این توضیح کنند. اظهارنظرهای کارشناسی در مرکز پژوهش‌ها نیز عمدتاً ورودی به مسئله‌شناسیِ طرح‌ها نمی‌کنند، بلکه بیشتر با فرض پیشنهادِ طرح، به ارزیابی آثار حقوقی و اقتصادی و فرهنگی و ... آن می‌پردازند. گاه حتی نهادهای تخصصی مرتبط با یك موضوع نیز درك روشنی از مسئله‌ای که در صدد قانونگذاری برای آنیم ندارند. مجموعه‌ای از این کاستی‌ها را در نمونه‌ی «طرح صیانت» و

ماجراهای قبل و بعد از آن می‌توان دید. کُمِیت نظام حکمرانی ما در مسئله‌شناسی به جد می‌لنگد و برای آن کاری باید کرد. معمولاً «مسئله» را با «مشکل» یکی می‌گیریم. برشمردن دشواری‌هایی که در یک موضوع به چشم می‌آیند نمی‌تواند مستقیماً گویای مسئله‌ی آن موضوع باشد، مگر آنکه به زمینه یا زمینه‌های پیدایش آن‌ها، مؤلفه‌های آن‌ها، الگوی تکرارشونده‌ی آن‌ها و حدود آن‌ها پی ببریم. از آن به بعد است که می‌توانیم مدخلی برای ورود سیاست‌گذارانه به موضوع پیدا کنیم؛ بدون این مدخل مداخله‌ی ما خود منشأ بروز دشواری‌هایی جدید خواهد بود. همچنین تعریف مسئله بیشتر کاری «تألیفی» است تا «تحلیلی»، به بیان دیگر در مقام تعریف مسئله، همواره باید «دیدگاه» روشنی داشته باشیم نسبت به کلیت مسائلی که پیش رو داریم و «موضع»ی که در قبال آن‌ها می‌توانیم بگیریم، هر گونه داده‌ی تحلیلی با آهنربای چنین دیدگاهی جمع‌آوری می‌شود و با نخ همین دیدگاه به هم دوخته می‌شود و تصویری از یک مسئله‌ی سیاسی و استراتژی رویارویی با آن می‌سازد. این دیدگاه و موضع، همان دیدگاه و موضع ما در «حکمرانی» است.

«مسئله‌شناسی» مهمترین خدمتی است که مراکز کارشناسی می‌توانند به سیاستگذاری بکنند و اگر این مراکز خوب کار کنند شاید از اختلال BED در نظام حکمرانی ما کاسته شود، هرچند از میان رفتن چنین اختلالی به مجموعه‌ای از اصلاحات در ساختار و فرم حکمرانی و به ویژه قانونگذاری وابسته است. مراکز کارشناسی اما معمولاً ناتوان از «مسئله‌شناسی» اند و این ناتوانی را به موانع بیرونی نسبت می‌دهند. با این حال،

این ناتوانی به اصطلاحِ روانشناسان یک «ناتوانی آموخته شده» است، مراکز کارشناسی در مقام ارائه «خدمات» به سیاستگذاران کم‌کم شخصیت و تشخص لازم برای مسئله‌شناسی را از دست می‌دهند و می‌آموزند که تنها به این شیوه است که می‌توانند مشتریانشان را از خود راضی نگه دارند. قبول کارشناسی به عنوان خدمتی عرفی به سیاستگذاران است که مراکز کارشناسی را به این ناتوانی عادت می‌دهد.

صحبت از مسئله‌شناسی با سیاستگذاران مثل خوراندن داروی تلخ به بیمار است؛ مسئله‌شناسی با «نمی‌دانیم» شروع می‌شود و برای سیاستگذاری که به وجاهت قانونی جایگاه خود تکیه دارد سخت است هر بار بپذیرد اول‌قدمِ کار خود را ندارد و در آن، محتاج دیگرانی است که از وجاهت قانونی جایگاه آنان برخوردار نیستند. ماجرای درمان امیر منصور سامانی به دست زکریای رازی در «چهارمقاله»ی نظامی عروضی در این رابطه چقدر عبرت‌آموز است. کارشناسی کار خطیری است و نمی‌توان همواره آن را مسالمت‌آمیز برگزار کرد، اما اگر نفع عمومی ما در تحملِ تنش این کار باشد، هم کارشناسان و هم سیاستگذاران نباید از آن شانه خالی کنند.

همه‌ی این قصه‌ها را گفتیم تا معلوم شود در این نشریه که اولین شماره‌اش را در دست دارید دنبال چیستیم. آنچه وظیفه‌ی خود در دفتر مطالعات بنیادین حکمرانی می‌دانیم پیش از نسخه‌نویسی، مسئله‌شناسی است، این نشریه را به این بهانه شروع کردیم و عنوانش را «مسائل حکمرانی» گذاشتیم. «مسئله‌شناسی حکمرانی» البته کاری نیست که ما به تنهایی، با بضاعت اندک و عِدّه و عُدّه کمِمان،

مدعی انجامش باشیم؛ در سال‌های اخیر مراکز پژوهشی و اندیشکده‌های بسیاری به این منظور راه افتاده‌اند و با این حال هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم. ما نیز در آن تاریکی گامی می‌زنیم و پس از لطف خدا، به همت و همراهی کارشناسان مرکز پژوهش‌ها، اندیشمندان سیاسی و نمایندگان مجلس امید گشایش داریم.

۲.

صدرِ مسائل امروز ما چیست؟ بایست تمایزی میان «مسئله‌ی روز» با «مسئله‌ی روزمره» بگذاریم. مسائل روزمره تکرارند و تمامی ندارند، اما مسائل روز منحصر به فرد و محدودند. اینکه دولت برای انجام وظائف و برنامه‌های خویش کسری بودجه دارد و باید از هزینه‌هایش کم کند و بر درآمدهایش بیفزاید مسئله‌ای نیست که امروز پیش آمده باشد، مسئله‌ی روزمره و همیشگی دولت است، اما اینکه دولت درگیر یک تحریم اقتصادی تمام‌عیار است که اگر نتواند بر آن فائق آید با مجموعه‌ای فراگیر از پیامدها در همه‌ی حوزه‌ها أعم از اقتصاد و سیاست و فرهنگ روبرو است یك مسئله‌ی روز است. دولت‌ها اولاً ناظر به مسائل روز تشکیل و سازماندهی می‌شوند و ثانیاً به مسائل روزمره می‌رسند، اگر جایی به عکس باشد، یعنی دولتی برای مسائل روزمره تشکیل شود و فهمی از مسائل روز و برنامه‌ای برای آن‌ها نداشته باشد به زودی زمینگیر می‌شود. مسائل روز توضیحی یکپارچه از موقعیت ما دارند و از این رو تعیین‌کننده‌ی ابعاد و حدود و اولویت‌ها و معنای مسائل روزمره‌اند.

دولت سیزدهم با پایین‌ترین مشارکت در انتخابات پس از انقلاب اسلامی ایران تشکیل شده است. این خبری ناگوار است که نه می‌توانیم انکارش کنیم و نه می‌توانیم به دلایل همیشگی افت مشارکت بازش گردانیم. اُفت کمّی مشارکت در این انتخابات را بایست ذیل دگرگونی کیفیت انتخابات در سپهر سیاسی خویش بفهمیم. اینکه مردم از کارنامه‌ی دولت ناراضی بوده‌اند یا سهم برخی گروه‌های سیاسی در انتخابات پایین بوده مسئله‌ای روزمره است، این میان تعیین‌کننده آن است که بیش از نیمی از واجدان شرایط رأی «توانسته‌اند» در انتخابات شرکت نکنند. این احتمال خطیر وجود دارد که بخش قابل توجهی از کسانی که در انتخابات شرکت نکرده‌اند، نخواسته باشند مخالفتشان را با سیاستی خاص یا حتی با جمهوری اسلامی نشان دهند، بلکه دولت را در کل امری نه چندان مهم در زندگی دیده باشند. اگر چنین باشد، «بی‌دولتی» صدرِ مسائل امروز ما است.

«بی‌دولتی» امروزی را نباید با آنچه در ادبیات کلاسیك علم سیاست آنارشیسم می‌خوانند یکی دانست. بی‌دولتی امروزی یك وضع مستقر است. امری سامان‌بخش در بی‌دولتی امروزی وجود دارد که دیگر دولت نیست، به بیان دیگر قدرتِ دولت را دارد و مسئولیت‌هایش را ندارد. این بی‌دولتی حتی ضرورتاً به معنای براندازی مستقیم دولت‌ها نیست، بلکه خود دولت‌ها هستند که کار بی‌دولتی را برعهده می‌گیرند و پیش می‌برند، به هوای آنکه «اندازه دولت» بزرگ است و زیان «دخالت دولت» در بسیاری موارد بیشتر از سودش است و با گفتارهایی چون خصوصی‌سازی و واسپاری کار مردم به مردم، که هر یك می‌توانست در جایی دیگر معنایی دیگر داشته باشد.

«بی‌دولتی» اولاً رخدادی در فهم عمومی ما از قدرت است، رخدادی امروزی، که بیش از آنکه تابع فناوری‌های نوپیدای شبکه‌های اجتماعی و هوش مصنوعی و کلان داده و علوم شناختی باشد، تابع بینشی است که علم و سیاست غربی را در راستای تصویر آینده راه می‌برد. در این تصویر از آینده، جهان یکبار برای همیشه یکپارچه می‌شود، مرزها بی‌معنا می‌شوند، هویت‌ها در هم آمیخته می‌شوند و هر تمایزی جز آنچه برآمده از اراده‌ی فردی است از میان می‌رود. اقتصاد و سیاست و فرهنگ به سوی چنین تصویری از آینده دگرگون می‌شوند و فناوری امکان و ابزار این دگرگونی را فراهم می‌آورد. در حرکت به سوی چنین تصویری از آینده، البته انتخابات مسئله‌ای کم‌اهمیت است و دیر یا زود با تحولی که خود دولت به آن اهتمام دارد از کار می‌افتد، باید به فکر راه‌های دیگری برای مشارکت مردم در قدرت بود، به زودی دولت‌ها به نفع شبکه‌های فراملی قدرت و ثروت کنار می‌روند و ملت‌ها به مردمانی تبدیل می‌شوند که می‌توانند بی مزاحمت دولت‌ها حتی جنسیت خویش را هم انتخاب کنند، چه رسد به عناصر هویتی سیالی چون دین و وطن.

اینکه این تصویر از آینده چقدر ممکن یا ضروری است بسته به آن است که ما چقدر بفهمیم و تا کجا بخواهیمش. وقتی این تصویر از آینده به عنوان «واقعیت»هایی که دیر یا زود مجبور به تسلیم در برابر آنیم به ما و خصوصاً سیاستمداران ما عرضه می‌شود، وقتی به قدرت فناوری ایمان داریم و پیشرفت ضروری تاریخ را در علم می‌بینیم، البته که به چنان آینده‌ای خواهیم رسید، اما اگر بتوانیم از این باورهای رسوب کرده کمی

فاصله بگیریم، که البته بسیار دشوار است، شاید بتوانیم به نقش تعیین‌کننده‌ی خویش و لحظه‌ای که در آنیم برای آینده‌ی تاریخ پی ببریم و مسئولانه تصمیمی برای آن بگیریم.

با این ملاحظات، شماره‌ای که در پیش دارید را به اصل «نمایندگی» که در دامنه‌ی مسئله‌ی روز ما در حال تغییر و تحول است اختصاص داده‌ایم و چالش «دموکراسی مستقیم» را به عنوان پیشنهادی که به کمک فناوری‌های نو ممکن شده است پیش رو گذاشته‌ایم. به خلاف آنچه عرفاً پنداشته می‌شود، «نمایندگی» تلازمی با دموکراسی ندارد، بلکه بنیان کل هویت دولت است. نمایندگی دموکراتیک صرفاً صورتی از نمایندگی است، اما هر دولتی به نحوی طرحی از نمایندگی دارد و به واسطه آن است که حکمش عمومی است. متقابلاً درافتادن با «نمایندگی» به خلاف ظاهرش، صرفاً پیشنهادی برای تغییر صورت نمایندگی از دموکراسی به غیر آن نیست، بلکه اگر آن را در چارچوب مسئله‌ی امروزمان بشنویم، تعریضی به اصل مبنایی دولت است. اگر اینطور باشد آنگاه «دموکراسی مستقیم» نیز به خلاف ظاهرش صورتی از «دموکراسی» نیست، بلکه جهتی خلاف هر نوع عمومیتی از جمله عمومیت از طریق دموکراسی دارد. توجه به این معانی در برخی مطالب این شماره کمتر و در برخی بیشتر است، برخی مؤلفان محترم فرض ما را درست و مطلوب دانسته‌اند و برخی نادرست و بی‌وجه. ما تا آنجا که به اصل موضوع مربوط بوده همه را در کنار هم آوردیم تا به وظیفه‌ای که بر عهده گرفته‌ایم، یعنی «مسئله شناسی»، عمل کرده باشیم، پیش از آنکه نسخه‌ای برای مسائل بپیچیم.

یادداشت‌ها

جهانی شدن و بسط نمایندگی | محمد پزشکی

دولت حداقلی؛ نمایندگی حداکثری | شریف لکزایی

چالش نمایندگی و نیاز به تغییر کنش‌گران | مهدی کاظمی زمهریر

نمایندگی و پوپولیسم | محسن ردادی

انتخاب دائمی؛ طرحی برای آینده نمایندگی | احمد کوهی

نمایندگی و وارونگی روشن‌فکری تجددخواه | داود مهدوی‌زادگان

شرایط دموکراسی نداریم | سیدعلی میرموسوی

چالش مفهوم نمایندگی و ضرورت بازاندیشی در حکمرانی تقنینی | محسن جبارنژاد

جهـــــانی‌شدن و بسط نماینـــــدگی



محمد پزشـــــکی
عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

آن چیـزی کـه دولـت را مهـم می‌کنـد ضـرورت وجـودِ دولـت اسـت و تـا ایـن ضـروروت باقـی باشـد دولـت هـم باقـی خواهنـد مانـد. گاهـی دولـت بواسـطه تامیـن امنیـت ضـرورت می‌یابـد، نظیـر دولـت مطلقـه هابـزی؛ گاهـی بواسـطه تامیـن رفـاه و گاهِ دیگـر بـرای قانـون. نیـز دولـت همـواره مـلازم قِسـمی نمایندگـی اسـت و از ایـن روی، نمایندگـی، بـه رغـم تحـول صورت‌هـای گوناگـون آن، بـه قـوت خـود باقـی خواهـد مانـد. اساسـا هـر پاسـخی کـه بـه آنارشیسـم می‌دهیـم، گویـی از ضـرورت دولـت و نمایندگـی سـخن گفته‌ایـم.

برخـی مدعـــی زوال دولـت و نمایندگـــی بـا پدیدارهایـی چـون جهانـی شـدنند. اسـتدلال ایشـان هـم ایـن اسـت کـه جهانی‌شـدن بواسـطه اینکـه برخـی عناصـر حقوقـی دولـت مـدرن را (کـه اساسـا بـا جمعیـت و مـرز تشـخص می‌یابـد) بـه چالـش می‌کشـد و یـا بی‌معنـا می‌کنـد، تهدیـدی جـدی بـرای دولـت و نمایندگـی

محسوب می‌شود؛ با این حال، دست‌کم به واسطه برخی تجربه‌های متاخر مانند پاندمی کرونا و یا جنگ اوکراین، اهمیت دولت و نهاد نمایندگی همچنان خودنمایی می‌کند. البته ممکن است به دلیل برخی روندهای نوظهور مانند دیجیتالی‌شدن و ظهور شبکه‌های اجتماعی، نمایندگی دچار تحول معنایی شود و یا شاهد نوعی رقیق‌شدن معنای نمایندگی باشیم؛ اما أصل نمایندگی ضرورتی تاریخی داشته و باقی خواهد ماند.

این سخن که دمکراسی مستقیم در حال جایگزینی با حکومت نمایندگی است، سخنی ناتمام و خلافِ شواهد تاریخیِ دور و نزدیک است. دمکراسی مستقیم پیشنهادی ناشی از ساده پنداشتن سیاست است، در حالی که سیاست به شدت پیچیده است. دمکراسی مستقیم با جمعیت کم و روابط اجتماعی محدود سازگار است، نه جهان نامحدود و متنوعی که ما در آن زندگی می‌کنیم. امروزه هم دولت و مناسبات اجتماعی در اوج پیچیدگی خود هستند. اساسا هر چه بیشتر وارد اتحادهای منطقه‌ای، قاره‌ای یا جهانی شویم پیچیدگی‌ها نیز بیشتر و نیاز به سازوکار نمایندگی پررنگ‌تر می‌شود.

جهانی‌شدن به رغم اینکه در ادعا، چالش و تقابلی بنیادین با مفهوم نمایندگی دارد، اما خود با ایجاد جامعه مدنی بین‌المللی یا همان گروه‌های فشار بین‌المللی و احزاب فراملی، در حال افزدون صورت‌های جدیدی از نمایندگی به صورت‌های پیشین آن است. ماجرای محاکمه حمید نوری توسط یک دادگاه بین‌المللی را از همین دریچه باید دید. حمید نوری را دولت ملی سوئد محاکمه نکرد، بلکه یک دادگاه بین‌المللی و دادستانی که مدعی نمایندگی طیفی از افراد، دولت‌ها و گروه‌هاست، محاکمه

کـرد. بنابرایـن روندهـای جـاریِ ملـی و فراملـی نه‌تنهـا نشـانه‌ای از زوال نمایندگی به دست‌نمی‌دهد، بلکه شـواهد قابل اطمینانی بـرای بسـط و تـداوم آن نیـز عرضـه می‌کنـد.



■ عمارت بهارستان- مجلس شورای ملی

دولـــــــت حداقلی نمایندگی حداکثـری

سـال اول یـا دوم دانشـجویی‌ام در رشـته علـوم سیاسـی بـود و بحـث جهانـی شـدن هـم بسـیار داغ شـده بـود. اسـتاد محتـرم درس اصـول سیاسـت خارجی این پرسـش را در کلاس مطرح کـرد کـه جهانـی شـدن چـه تاثیـری در وضعیـت دولـت ایجـاد خواهـد کـرد؟ آیـا در ایـن مسـیر دولت تضعیف می شود یا همچنان به شکل سـابق خـود اسـتمرار مـی بخشـد؟ بـه تعبیـری نقـش دولـت در فضـای جهانـی شـدن چگونـه پیـش خواهـد رفـت؟ پاسـخ مـن آن زمـان کـه در نوشـتهٔ کوتاهـی قلمـی شـد، ایـن بـود کـه پدیـده جهانـی شـدن ممکـن اسـت اندکـی از اقتـدار و اختیـارات دولت‌هـا را کاهـش دهـد و بـه برآمـدن نهادهـای جدیـدی در سـطح جهـان کمـک کنـد امـا ایـن کاهـش قلمـرو اقتـدار نمی‌توانـد بـه نفـی و تضعیـف کامـل دولـت در بـازه زمانـی کوتاهـی منتهـی شـود. بـه ویـژه ایـن کـه سـاختارهای جدیـدی بایـد ایجـاد شـود و تـا اسـتقرار ایـن سـاختارها، زمـان طولانـی خواهـد گذشـت. بنابرایـن، دولـت همچنـان نهـاد برتـر حاکمیتـی



شـریف لکـــــزایی

دانشیار پژوهشـگاه علوم و فرهنگ اسلامی

در هر کشوری است. در طول دو سه دهه اخیر نیز همچنان بر همین نظر بوده‌ام که به رغم همه اتفاقات جهانی اما دولت‌ها همچنان اختیارات زیادی در جوامع دارند و تأثیرگذارترین نهادها در هر جامعه‌ای به شمار می‌روند.

از این رو به نظرم دولت، به معنای هیأت حاکمه یک کشور، همچنان در هر جامعه‌ای نقشی اساسی و مهم دارد و خواهد داشت. امروزه با پیدایش و گسترش شبکه‌های ارتباطی اجتماعی جدید و بهره‌گیری از فضای مجازی نیز، همچنان دولت نقش بسیار مهمی در هر جامعه‌ای دارد و البته به نظر در آینده نیز همچنان نقش و تاثیر خواهد داشت. باید اذعان کرد که رشد نهادهای غیر رسمی می‌تواند به بهبود فرایندهای رسمی دولتی نیز کمک کند و البته از سویی ممکن است زمینه قلمرو اقتدارهای جدیدی را نیز فراهم آورد که به شدت شخصی و غیر رسمی است. در این میان تنها نهادی که می‌تواند جلوی سوء استفاده نهادهای جدید را نیز بگیرد، دولت است. دولت به تعبیری، نهاد نهادها است و بنابراین با وضع و اجرای سیاست‌های اعلامی خود می‌تواند با پشتوانه مشروعیت مردمی و نهادهای رسمی موجود، منافع ملی را تامین و تضمین نماید.

مطلب مهم اما این است که این نقش نسبتاً دائمی دولت به معنای دفاع مطلق از جایگاهی که دولت دارد نیست بلکه با توجه به گستره حضور مردم و نقش آفرینی آنان در حوزه عمومی به ویژه با توجه به این که فضای مجازی این زمینه را بسط و گسترش داده است، دولت باید به سمت کوچک‌تر شدن ساختار و نهادها و سازمان‌های خود و کاهش منابع و

نیروی انسانی خود حرکت کند. یکی از محاسن اپلیکیشن‌ها و شبکه‌های مجازی اجتماعی این است که این امکان را فراهم کرده است که مردم حضور گسترده‌ای در فضای عمومی داشته باشند و بر وضع و اجرای برخی سیاست‌ها تأثیرگذار باشند. امروزه هر فردی که یک دستگاه تلفن هوشمند داشته باشد، می‌تواند به فضای گسترده جهانی متصل شود و به مثابه یک رسانه جمعی نقش ایفا کند و تأثیرگذار باشد. همین حسن می‌تواند توسط دولت مورد بهره برداری واقع شود و با گسترش دولت الکترونیک، حضور عینی دولت کم‌تر به چشم بیاید و امور عمومی و خدماتی از طرق الکترونیکی و دیجیتالی پی گرفته شود. این بهره گیری هم می‌تواند به تسریع در انجام امور عمومی منجر شود و هم سهم و عامل مداخله نهادهای دولتی را در امور به ویژه خدماتی که اکثر شهروندان با آن مواجهه دارند، را کاهش دهد. در واقع بهره گیری از اپلیکیشن‌ها و درگاه‌های مجازی برای ارایه خدمات به عموم مردم، بی آنکه به تضعیف اقتدار و نمایندگی دولت از سوی ملت منجر شود، به کوچک‌تر شدن دولت می‌انجامد و باید از آن استقبال شود.

این می‌تواند نشان دهنده آن باشد که دولت نمایندهٔ واقعی ملت است. درواقع دولت و نهادهای دولتی باید به معنای واقعی نماینده منافع عمومی مردم و کشور باشند و این البته به معنای آن نیست که دولت گسترده و با نهادهای بسیار بزرگ و نیروی انسانی گسترده باشد و در همهٔ امور مداخله نماید و یا حضور محسوس و ملموسی داشته باشد. نگاه حداقلی به دولت به معنای دفاع از حضور و برعهده گرفتن بسیاری از امور عمومی توسط مردم و نهادهای مدنی در کشور

است. نه تنها در طی چهار دهه گذشته بلکه در طول تاریخ، دولت مداخلات گسترده‌ای در راهبری حوزه عمومی داشته است که به نظر می‌رسد این مداخلات بیشتر به محدود سازی حوزه خصوصی شهروندان انجامیده است و دولت به مرور و به ویژه در دوره معاصر به شدت در ایران متورم شده و از این رو «دولت متورم» خود موانع بسیاری بر سر راه حوزه عمومی ایجاد کرده است. بنابراین به نظر می‌رسد دولت که نماینده واقعی حوزه عمومی است، باید به سمت کوچک‌تر شدن برود و به گونه‌ای سیاست گذاری انجام شود که فضا برای گسترش فعالیت مردم در حوزه عمومی مهیا شود. این زمینه با تقویت تحزب در حوزه سیاسی از یک سو و فربه کردن نهادهای مدنی از سوی دیگر قابل تحقق است.

وقتی نمایندگی دولت از جانب ملت را می‌پذیریم یعنی دولت و کارگزاران دولت حق دارند مناصب و پست‌های دولتی را عهده‌دار شوند و البته این استحقاق تا زمانی است که در جهت کسب منافع ملی حرکت و آن را نمایندگی کنند، در غیر این صورت اگر اندکی از این مسیر انحراف پیدا کنند، این حق را از خود سلب می‌کنند و باید توسط نهادهای رسمی و با حمایت ملت عزل و برکنار شوند. البته نهادهای نظارتی که در دولت و جامعه به منظور سلامت دولت و کارگزاران دولتی تعبیه شده‌اند در خط اول نظارت بر دولت هستند و باید مراقبت‌های لازم در این زمینه توسط آنها صورت گیرد.

پایه دیگر نمایندگی رضایت عمومی است. در واقع دولت و دولت مردان هم باید استحقاق حکمرانی داشته باشند و هم این مردم از حکمرانی آنان رضایت خاطر داشته باشند. در

غیر این صورت حتی در صورت استحقاق حکمرانی، می‌توان گفت حکمرانی مطلوب و کارآمد تحقق نخواهد یافت. طبیعتاً، رضایت به کارآمدی دولت و شیوه‌های حکمرانی است که در هر جامعه‌ای وجود دارد. پیامد نمایندگی فاقد استحقاق و فاقد کارآمدی، فقدان رضایت عمومی است.

بنابراین در عین حال که دولت به عنوان نماینده عمومی باید به سمت کاهش و کوچک سازی نهادهای دولتی و رسمی حرکت نماید و زمینه بهبود سیاست ورزی اجتماعی را فراهم نماید، از سویی باید زمینه کارآمدی حکمرانی را نیز مهیا سازد. کارآمدی مبتنی بر رضایت گاهی استحقاق را نیز تحت الشعاع خود قرار می‌دهد و جامعه این گونه می‌اندیشد که «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم». ناکارآمدی درواقع می‌تواند استحقاق حکمرانی را زیر سوال ببرد. محرومیت مردم از سلامت و بهداشت و آموزش و امنیت و برخورداری از ضروریات متوسط زندگی در معنایی که امام موسی صدر از محرومیت ارائه کرده است، معادل با ظلم و محرومیت مردم از حقوقشان است و به سلب استحقاق حکمرانی از حکومت می‌انجامد.



نمای درونی عمارت بهارستان

چالش نمایندگی و نیاز به تغییر کنشگران

۱. این متن چکیده گفتگوی تلفنی با آقای دکتر مهدی کاظمی زمهریر با موضوع بحران نمایندگی در ایران معاصر است.

در علم سیاست، دولت، انجمنی از انسان‌هاست که الگوی خاصی از مناسبات حکم و اطاعت (قدرت) میانشان برقرار است؛ هرجا، اجتماع سیاسی هست، دولت هم هست؛ دولت از میان نمی‌رود، تنها نو به نو بازسازی می‌شود.در این میان، حکومت به مثابه سازمان رسمی اعمال قدرت سیاسی، مکان ظهور مناسبات حکم و اطاعتی است که در درون دولت یا اجتماع سیاسی مستتر می‌باشد. بنابراین، ساختار و کردار حکومت همیشه در پیوند با ذهنیت جمعی موجود در اجتماع سیاسی شکل می‌گیرد. زمانی که این پیوند سست شود، شاهد ظهور بحران سیاسی در رابطه میان حکومت و اجتماع سیاسی خواهیم بود، به ویژه در نظام‌های دموکراتیک. این بحران نمایندگی است.



مهدی کاظمی زمهریر

مدرس و پژوهشگر
اندیشه سیاسی

وقتی حکومت به مثابه سازمان عینی اعمال قدرت سیاسی، مثلاً همین سه قوه، پیوندشان را با جامعه از دست می‌دهند، شما نماینده، رئیس مجلس و رئیس جمهور هم که باشید، عملاً توانی برای ارتباط با جامعه و ایجاد بسیج عمومی در موقعیت‌های خاص، یا نهادینه کردن قواعد جدید برای سامان دادن به زندگی عمومی نخواهید داشت. در این وضعیت، شاهد ظهور کنشگران جدیدی هستیم که با آگاهی از گسست میان حوزه سیاست رسمی و اجتماع، سعی در بسیج مستقیم مردم در راستای اهداف سیاسی خود دارند. نخبگانی که خواهان ایفای نقش اجتماعی و سیاسی جدی هستند، اما از حوزه سیاست رسمی طرد شده‌اند، می‌کوشند مستقیماً با جامعه و طبقات اجتماعی وارد گفتگو شوند و نیروهای اجتماعی موجود در جامعه را در قالب جدیدی سازمان دهند؛ اگر موفق شوند، ماحصل آن ایجاد تغییر رفرمیستی یا انقلابی در ساخت رسمی سیاست است.

بحران نمایندگی ریشه در فروپاشی سرشت عمومی دولت دارد. با تغییر ادراک از امر عمومی، روایت مسلط از نظم سیاسی مطلوب نیز تغییر می‌کند. در جامعه‌ی ایرانی درست چنین تغییری در حال رخ دادن است. آن تعبیر از امر عمومی که سازنده اساس نظام حقوقی ماست در حال زوال است و در عوض تعابیر جدیدی از امر عمومی در ذهنیت جمعی جامعه ایرانیان در حال شکل گیری است. ادراک از امر عمومی، عرفی‌تر و سکولارتر از پیش شده است. طبیعی است که پذیرش این ادارک جدید نیازمند بازسازی نهادهای حقوقی موجود؛ حتی ایجاد نهادهای حقوقی جدید است. با این حال، سال‌هاست

که ساختار حقوقی ما تغییری نکرده است، حتی آنچه در زیست سیاسی رسمی در جریان است، امکان های موجود در ساخت حقوقی را که به گشوده ماندن حوزه سیاست رسمی کمک می کند، از خود طرد کرده است.

تغییر ادراک از امر عمومی اختصاصی به ایران ندارد؛ سرعت تحول در زیست اجتماعی در همه جای جهان بالا است و نظام‌های حقوقی از جذب این تحولات جا مانده‌اند و شکافهای مهمی میان دولت و جامعه در همه جا از جمله در اروپا و امریکا پدیدار شده است (مثل جلیقه زردها و بحران مهاجران در فرانسه؛ بحران و تنش‌ها در انتخابات آمریکا؛ ظهور راست افراطی در اروپا و ...). اما اولاً تحول امر عمومی در غرب ناظر به برافکندن نظم سیاسی نیست و ثانیاً نظام‌های حقوقی غربی سعی می‌کنند در برابر آن انعطاف نسبی داشته باشند. در حالی که تحول امر عمومی در کشور ما ریشه‌ای تر بوده (به این علت که این بحران حاصل شکاف اساسی سنت و مدرنیته است) و ساختارهای حقوقی و سیاسی ما در برابر آن تصلب نشان داده‌اند. مجموع این دو عامل، زمینه‌ی تنش‌های انقلابی را فراهم کرده است.

تنش‌های انقلابی در قالب بحران‌های اجتماعی و سیاسی ظهور می‌کنند. نظام حکمرانی ما اگر بخواهد از این بحران‌ها پرهیز کند، چاره‌ای ندارد مگر اینکه تغییراتی در سه حوزه‌ی روایت، کنشگران و ساختار خویش ایجاد کند. جمهوری اسلامی اولاً نیازمند روایت جدیدی از خویش است. ثانیاً با این روایت جدید برخی نهادها باید از قدرت فعلی خود عقب‌نشینی کنند تا نظم نهادی جدیدی شکل بگیرد. ثالثاً کنشگران جدیدی باید

به صحنه سیاست رسمی وارد شوند. با توجه به سخت بودن تغییر در روایت و نهادها در کوتاه مدت، عملاً نقطه‌ی شروع این تغییر، می‌تواند تغییر در کنشگران باشد. با تغییر در کنشگران ممکن است چالش نمایندگی در ایران قدری فروکش کند. این می‌تواند زمینه‌ی یک عبور نرم از چالش نمایندگی باشد. اگر در نهادهایی که از قضا تعیین‌کننده‌اند و دیالوگ‌های سیاسی مهم در آن‌ها رخ می‌دهد، کنشگرانی از طیف‌ها و سلایق مختلف سیاسی حضور داشته باشند، به تدریج روایت جدیدی هم از حکومت و حکمرانی خوب ساخته می‌شود و تحولاتی هم در ساختار رخ خواهد داد. شرط این تحول، اذعان حاکمان به چالش موجود و تصمیم سیاسی برای عبور از آن است.

نمایندگی و پوپولیسم

انتهای جادهٔ حذف نمایندگی، پوپولیسم است[1]

مقدمه و بیان مسئله

با گسترش شبکه‌های اجتماعی، امکان کنش‌های فعالانهٔ مردم در عرصهٔ سیاسی‌اجتماعی فراهم شده است. در این شرایط ممکن است این سوال مطرح شود که آیا بهتر نیست دموکراسی مستقیم احیا شود؟ یعنی مردم مستقیماً و بدون واسطه، تصمیم‌گیری کنند؟ در این صورت چه نیازی است به مجلس و نمایندگان؟

برای پاسخ به این سوال، باید به ریشه‌های دموکراسی نمایندگی بپردازیم. در دولت‌شهرهای یونان باستان، مردم به صورت مستقیم در محلی جمع می‌شدند و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی‌اجتماعی مشارکت مستقیم می‌کردند. با بزرگ شدن شهرها و تشکیل کشورها، و



محسن ردادی

استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۱. در تهیه این یادداشت از برخی مقالات «ایندیپندنت ریویو» (تابستان ۲۰۲۱) استفاده شده است.

با وجود میلیون‌ها شهروند امکان اجرای دموکراسی مستقیم وجود نداشت. بنابراین دموکراسی‌های نمایندگی ابداع شدند. در این نوع حکومت، مردم تعدادی نماینده انتخاب می‌کردند و حق رأی خود را به این نمایندگان واگذار می‌کردند. این نمایندگان به نیابت از مردم در مورد مسائل مهم تصمیم‌گیری می‌کردند. این نظام نمایندگی همچنان در همهٔ دموکراسی‌های دنیا رواج دارد.

به سوال ابتدایی این نوشته بازگردیم: با وجود شبکه‌های اجتماعی و اینترنت، دیگر جمعیت زیاد، مانعی برای رأی‌گیری و نظرخواهی مستقیم از مردم نیست. زیرا هر موضوعی را می‌توان به رأی گذاشت و مردم به صورت برخط رأی و نظر خود را می‌گویند و مشخص می‌شود که اکثریت چه نظری دارند. با این توضیح آیا نباید نظام نمایندگی تعطیل شود؟

جریان‌شناسی فکری حکومت مستقیم مردم

در دورهٔ معاصر، باور به میزان حضور مردم در تصمیم‌سازی‌های سیاسی‌اجتماعی سه جریان را پدید آورده است:

۱. نخبه‌سالاری: این نحله اداره کشور و تصمیم‌گیری‌ها را مربوط به قشر خاص (نخبگان، افراد ممتاز و...) می‌داند. آنها معتقدند اگر تصمیم در رابطه با مردم را به خود مردم بسپاریم، احتمالاً به منافع مردم آسیب بیشتری می‌رسد. زیرا عموم مردم، توانمندی کافی برای تشخیص مصلحت خود ندارند. بنابراین باید مردم توسط نخبگانی شایسته اداره شوند که هوش و دانش کافی دارند و می‌توانند بهترین تصمیم را برای حفظ و صیانت از منافع مردم بگیرند.

۲. عوام‌گرایی یا پوپولیسم: بر اساس باور پوپولیست‌ها، نخبگان اقلیتی فاسد و استثمارگر هستند که با فریب مردم توانسته‌اند قدرت و ثروت زیادی به دست بیاورند. این افراد که به عنوان نمایندهٔ مردم در دولت و پارلمان حضور دارند، به منافع مردم اهمیتی نمی‌دهند و تلاش می‌کنند بر ثروت و قدرت خود بیفزایند. این تفکر جامعه را به دو بخش «مردم» و «نخبگان فاسد» تقسیم می‌کند و معتقد است ارادهٔ مردم باید بدون هیچ واسطه و مانعی اجرا شود. تنها در این صورت است که منافع مردم محفوظ می‌ماند.

۳. مردم‌سالاری: این تفکر با پوپولیسم و نخبه‌گرایی مرزبندی روشنی دارد. طرفداران دموکراسی به حضور فعال و مؤثر مردم در تصمیم‌سازی‌ها معتقدند؛ در عین حال حکومت را به نخبگانی می‌سپارند که پذیرش و مقبولیت مردم را کسب کرده‌اند. این تفکر، تلاش می‌کند با نظام رأی‌گیری و انتخابات، نخبگان حاکم را مهار کند؛ در عین حال فقط افرادی را شایستهٔ حاکمیت می‌داند که صلاحیت کافی، مانند تحصیلات، توانایی، اعتبار اجتماعی و... داشته باشند.

با این توضیح مشخص می‌شود که تمایل به حضور مستقیم مردم در عرصهٔ سیاسی‌اجتماعی صرفاً مربوط به ایدئولوژی پوپولیسم است و دموکراسی تمایلی به این نوع حضور ندارد.

خطرات حضور مستقیم مردم برای مردم‌سالاری

همانطور که اشاره شد، حذف و کمرنگ کردن نقش مردم در حکومت، مخالف مردم‌سالاری است و در چارچوب نظام

نخبه‌سالاری قرار دارد. مردم‌سالاری معتقد است که مردم باید مشارکت مؤثر و پرقدرت در حاکمیت داشته باشند. در عین حال، این مشارکت نباید مستقیم و بی‌واسطه باشد؛ بلکه برخی نهادها باید به عنوان واسطه وجود داشته باشند که خواست و ارادهٔ مردم را در مسیر درست هدایت نمایند. مشارکت غیرنهادی و بی‌ضابطهٔ مردم در عرصهٔ حکمرانی، به مردم‌سالاری آسیب می‌زند. برخی از این آسیب‌ها عبارتند از: غلبهٔ نگاه‌های کوتاه‌مدت: «رضایت کوتاه مدت» برای بسیاری از مردم بر «منفعت بلندمدت» ارجحیت دارد. بنابراین با حذف نهاد نمایندگی، منفعت‌های بلند مدت برای کشور کم‌کم کنار گذاشته می‌شود.

غفلت از مسائل واقعی: مشکلات و مسئله‌های جامعه نیاز به پژوهش دارند. مردم، عموماً احساسی قوی از مسئلهٔ دارند، اما ریشه‌های مسئله و راه‌حل آن را تشخیص نمی‌دهند. با آگاهی از این ویژگی است که پوپولیست‌ها، احساس مسئله را به جای مسئله سر دست می‌گیرند و مردم را می‌فریبند. آنها سخنانی می‌گویند که برای هواداران گوش‌نواز باشد، نه اینکه واقعا مشکلات آنها را حل کند. ترامپ، از نفرت سفیدپوستان آمریکا از مکزیکی‌ها و مسلمانان استفاده کرد و این اقلیت‌ها را مانع پیشرفت آمریکا خواند. این کار باعث جلب رضایت هواداران شد، اما مشخص است که محدود کردن اقلیت‌ها، مشکلات آمریکا را حل نمی‌کند.

حذف افراد به جای اصلاح روندها: اغلب مردم، مشکلات و فساد را ناشی از «اشخاص» می‌دانند و «روندها»یی که تولید فساد و مشکل کرده را نمی‌بینند. نتیجهٔ تصمیم‌سازی مستقیم

مـردم، حـذف اشـخاص اسـت نـه اصـلاح روندهـای معیـوب. سیاسـت‌مداران پوپولیسـت در همیـن راسـتا «انتقام‌جویـی» را برجسـته می‌کننـد و مبـارزه بـا فسـاد را از طریـق دشـمنی بـا افـراد منفـور جامعـه پیگیـری می‌کننـد. بـا ایـن روش، «عدالـت» حاکـم نمی‌شـود.

کاهـش کارشناسـی: وقتـی مبنـای تصمیم‌گیـری، «احساسـات عمومـی مـردم» باشـد، جـا بـرای «کارشناسـی علمـی و تخصصـی» تنـگ می‌شـود. در رأی‌گیری‌هـای مسـتقیم بـرای تصمیم‌سـازی نیـز گزینـه‌ای رأی می‌آورد کـه بیشـتر خوشـایند مـردم باشـد؛ نـه گزینه‌ای کـه عقلانی‌تـر و کارشناسـی‌تر باشـد.

خاموشـی اقلیـت: در دموکراسـی نماینـدگی، اقلیت‌هـا بیشـتر تحمـل می‌شـوند. نماینـدگان افـکار و آرای مختلـف سـعی می‌کننـد امـور را بـه گونـه‌ای پیـش ببرنـد کـه اقلیت‌هـا نیـز سـهمی در حاکمیـت داشـته باشـند. امـا بـا حـذف نهـاد نماینـدگی، اقلیـت نمی‌توانـد در برابـر ارادۀ اکثریـت بایسـتد و حـق خـود را بگیـرد. در ایـن نظـام، زمینـه بـرای «دیکتاتـوری اکثریـت» بیشـتر فراهـم اسـت.

کم‌ارزش شـدن قانـون: بـه اعتقـاد پوپولیسـت‌ها «ارادۀ اکثریـت» فراتـر از قانـون اسـت. آنهـا معتقدنـد کـه قانـون تأمین‌کننـدۀ خواسـت و ارادۀ اقلیـت فاسـد اسـت. بـه همیـن دلیـل در دموکراسـی مسـتقیم، قانـون ارزش و جایـگاه خـود را از دسـت خواهـد داد و قربانـی ارادۀ اکثریـت می‌شـود.

نتیجه‌گیری: حاکمیت برای مردم یا حاکمیت توسط مردم؟

دموکراسی و مردم‌سالاری از حضور بی‌واسطهٔ مردم در تصمیم‌گیری‌ها حمایت نمی‌کند؛ هرچند حاکمان را موظف می‌کند که تصمیم‌هایی بگیرند که برای اکثریت مردم قانع‌کننده باشد. وجود نهادهای نمایندگی در نظام‌های مردم‌سالار باعث می‌شود که از یک‌سو تصمیم‌گیری‌ها کارشناسی و مبتنی بر تلاش‌های فکری نخبگان باشد؛ و از سویی دیگر، بدون خواست و ارادهٔ مردم نباشد. تعادل میان کارشناسی بودن و مردمی‌بودن تصمیم‌سازی‌ها حاصل وجود نهاد نمایندگی است.

پوپولیست‌ها صرفا معتقد به حکومت «توسط مردم» هستند- حتی اگر تصمیم مردم، غیرکارشناسی و غیرعلمی باشد. در حالی که نخبه‌سالاران، به گزارهٔ «برای مردم» تمایل بیشتری دارند و معتقدند که هرچه دخالت عموم مردم در حکومت کمتر باشد به نفع مردم است. نهاد نمایندگی، واسطه‌ای است که در نظام‌های مردم‌سالار تضمین می‌کند که حاکمیت به صورت متعادل توسط نخبگان و مردم اعمال می‌شود. توجه مطلق به خواست مردم یا تصمیم‌سازی انحصاری نخبگان، به یک اندازه برای دموکراسی و مردم‌سالاری خطرناک است و منافع مردم را در خطر قرار می‌دهد. حفظ و ادامهٔ نهاد نمایندگی تضمین می‌کند که حاکمیت به شکل متعادلی توسط مردم و برای مردم است.

انتخاب دائمی؛ طرحی برای آینده نمایندگی

تحولات پرشتاب اجتماعی و برخی روندهای نوظهور، امکان ظهور درک جدیدی از معنای نمایندگی را فراهم آورده است. دیجیتالی‌شدن، یکی از این روندهای نوظهور است که در رای‌گیری هم تا حدودی خود را نشان داده است. امروزه همگرایی ابزارهای الکترونیکی مانند گوشی و تلویزیون و اینترنت باعث شده تا امکان افزون‌تری، هم برای احراز هویت و هم افزایش مشارکت فراهم شود. این همگرایی شتاب‌بخشِ تحقق طرحی است که از آینده نمایندگی می‌توان ترسیم نمود.



احمد کوهی

مدرس و پژوهشگر
حوزه آینده پژوهی

طرحی برای نمایندگی آینده

در این طرح، هر عضو از اعضای جامعه، می‌تواند رأسا در رای‌گیریِ طرح‌ها و لوایح مشارکت کند. گویی با مجلسی به گستره‌ی کل ایران مواجهیم که در آن امکان اظهار نظر در مورد همه چیز برای همه کس وجود

دارد. روشن است که تحقق چنان ایده‌ای در میدان عمل، قدری خام‌اندیشانه به نظر می‌رسد، آن هم به این دلیل که صرف‌نظر از امکان عملی این رأی‌گیری، رأی دادن نیازمند تحلیل مسائل است و امکان چنین تحلیلی برای همه فراهم نیست. ما اساساً به افرادی نیاز داریم که تخصصی راجع به مسائل و نیازهای ما بیندیشند و داده‌ها و تحلیل‌های مورد نیاز حکمرانی و سیاست‌گذاری را فراهم آورند. در اینصورت، اگر رأی دادن در مسئله‌ای نیازمند نظر تخصصی باشد، غیرمتخصصان می‌توانند به متخصصانی وکالت دهند تا از طرف آن‌ها تصمیم بگیرند. البته این وکالتی اختیاری، محدود و موقتی خواهد بود؛ هر فرد از رأی دهندگان می‌تواند در هر مورد رأسا رای بدهد، یا رأیش را در مسئله‌ای به وکیلی و در مسئله‌ای دیگر به وکیلی دیگر تفویض کند، یا برای مدتی معین، حق رأی خود را در همه مسائل به وکیلی معین واگذار کند، یا حتی به شکلی تخصصی، رأی خود را در زمینه‌ای (مثلاً فرهنگی) به وکیلی و در زمینه‌ای دیگر (مثلاً اقتصادی) به وکیلی دیگر واگذار کند، نیز اگر سرنوشت مسئله‌ای به هر دلیلی اهمیتی خاص برای او یافت، بی‌وساطت هیچ وکیلی شخصاً رأی بدهد. همه‌ی این‌ها به راحتی از طریق سامانه‌های مجازیِ در اختیارِ افراد امکان‌پذیر است.

یکی از جهاتِ اساسی طرحِ آینده‌ی نمایندگی، امکان منتقل شدن «حق رأی» از افراد به نهادها است. نهادهایی مثل اندیشکده‌های سیاستگذاری در آینده می‌توانند نقش بیشتر و مستقیم‌تری در ساخت تصمیم‌های سیاسی ایفا کنند. این مساله نه تنها نظام نمایندگی را تضعیف نمی‌کند، بلکه به واسطه تخصصی‌شدنِ جایگاه وکالت درطرح جدید نمایندگی،

نیاز بیش‌تری به نمایندگی احساس خواهیم کرد و با روشن شدن اهمیت بیش از پیش آن، بیشتر بر حذر خواهیم بود تا به دام پوپولیسم نیفتیم. وکالت یک نهاد تخصصی، به مراتب بیش از وکالت فردی (که عموما در معرض ترجیح منافع شخصی و گروهی بر منافع همگانی است) قابل اتکا است.

مزایای طرح

طرح نمایندگی آینده، دست‌کم سه مزیت ویژه دارد:

۱. گذار از رأی‌گیری محلی به رای‌گیری تخصصی: فرض کنیم یک شهروند ایلامی می‌خواهد در انتخابات شرکت کند و نماینده‌ای قابل اطمینان در هر حوزه‌ای که خود علاقه دارد (مثلاً حوزه نفت و انرژی) انتخاب کند. پرواضح است که بین نماینده ایلام بودن و صلاحیت سیاست‌گذاری در حوزه نفت و پتروشیمی، هیچ تلازمی وجود ندارد. از قضا چنین موقعیتِ نمایندگی، عنصر عمومیت را دست‌کم بیش از موقعیت فعلیِ نمایندگی در ایران، تأمین خواهد کرد. فهم این مسأله چنانکه اشاره شد از رهگذر تناظرِ محلی‌گرایی-تخصص گرایی قابل فهم است.

۲. گذار از الگوی رأی جغرافیایی به الگوی رأی هویتی: نمایندگی در معنای کنونیش در ایران، در درون قلمرو و مرز جغرافیایی تعریف می‌شود. تبعاً انتخاب نیز بر مبنای چنان نگاهی صورت می‌پذیرد. به بیانی دیگر، محور انتخاب و حق انتخاب عمیقا وابسته به محدوده‌های مختلف جغرافیایی است. در طرح جدید از نمایندگی، می‌توان به جای یک شهروند محصور در یک جغرافیایِ مبتنی بر هویتِ قلمرومحور، بر اساس هویت‌های

متکثر تعریف شده در درون نظمِ اجتماعی موجود، دست به انتخاب زد. هویت طلبگی، هویت قومی، هویت ایدئولوژیک و سایر خرده‌هویت‌ها نمونه‌ای از هویت‌های برساخته و جدیدند که دائماً در حال جابجایی یا تضییق و توسعه اند. امکان بازشدن هویت‌ها یا جابجایی آن‌ها، سیالیت و در نتیجه پویایی خاصی به جامعه می‌بخشد و مبنایی است برای قانون‌گذاری و سیاست‌گذاریِ متناسب با تطورات هویتی جامعه.

۳. مشارکت فراگیر: در طرح جدید، موقعیت‌های پیاپیِ تصمیم و نظارت خلق می‌شود، به این واسطه مشارکت نیز افزایش می‌یابد. این که هر آن، امکان سلبِ وکالت از کسی و واگذاری آن به دیگری (اعم از فرد یا نهاد) وجود داشته باشد، میل به رأی دادن و احساس مسئولیت در قبال آن را همزمان بالاتر خواهد برد. به این ترتیب علاوه بر آن که موقعیت‌های بیشتری برای رأی دادن خواهیم داشت، رأی‌دهندگان بیشتر و بهتری هم خواهیم داشت.

نمایندگی و وارونه‌گویی روشنفکری تجددخواه

در ادبیات سیاسی رایج در ایران، اینگونه القا می‌شود که نمایندگی‌خواهی و پارلمانتاریسم، خواست جامعه متجدد است و این، جامعه سنتی است که از ایده نمایندگی روی‌گردان است. این نوعی وارونه‌گویی است. از قضا آن نگاهی که نمایندگی را برنمی‌تابد و درصدد ایجاد نوعی رابطه پوپولیستی با مردم است، ریشه در روشنفکری متجدد و مشروطه ایرانی دارد. تجربه روشنفکری تجددخواه در ایران نشان داده که بالأصالة شأنی برای مردم قائل نیست و به همین دلیل، این جریان، به چیزی به نام نماینده‌ی مردم باور ندارد. نمایندگی تا جایی برای روشنفکران اعتبار دارد که خود، منتخب ملت شوند، در غیر این صورت آن را برنخواهند تابید.

امروزه تمام ارکان نمایندگی در معنای مترقیش در قانون اساسی جمهوری اسلامی به‌روشنی بازتاب یافته است. دفاع از قانون اساسی و یا ضدیت با آن، سنجه‌ای قابل اطمینان است



داود مهدوی‌زادگان

دانشیار پژوهشگاه
علوم انسانی
و مطالعات فرهنگی

برای ارزیابی واقعیِ پایبندی به ایده نمایندگی. جریانِ انقلاب اسلامی (یعنی همین جریانی که توسط روشنفکری متجدد به عنوان جریان سنتی و ضدمدرن معرفی می‌شود) مدافع اصلی قانون اساسی است و جریان تجددخواه مصر بر تغییر ساختار قانون اساسی است.

مبنای ادعای جریان تجددخواه در ضرورت تحول ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بلکه به تعبیر دقیق‌تر، انحلالِ نمایندگی و بی‌اثر کردن آن، این است که جامعه و روندهای اجتماعی مفهومی به شدت پویاست و طی چهل سال گذشته این روند پویایی پرشتاب‌تر نیز شده، حال آنکه ساختار قدرت و مهم‌ترین قانونِ پشتیبان آن، یعنی قانون اساسی، بی‌اعتنا به پویایی روندهای اجتماعی، دست‌نخورده باقی مانده است. می‌توان و باید از کسانی که چنین ادعایی را طرح می‌کنند پرسید: چه تلازمی میان تحولات اجتماعی و تغییر ساختار نمایندگی در قانون اساسی جمهوری اسلامی است؟ از قضا مردم با همین قانون اساسی و با همین نظام نمایندگی، این تحولات و پویایی اجتماعی چهل سال اخیر را رقم زدند و این تحولات هم، با همین قانون اساسی شکل گرفته است. این که با بهانه‌ی تحولات اجتماعی و پویایی جامعه، از قانون اساسی‌ای که مترقی‌ترین نظام‌های نمایندگی در آن انعکاس یافته، مطالبه تغییر شود، چیزی جز ضدیت با ایده نمایندگی نیست. بخش عمده‌ای از تحول و پویایی جامعه ایرانی دقیقاً به واسطه همین قانون اساسی فعلی شکل گرفته است. قانون اساسی ما نه تنها از تحولات و پویایی اجتماعی عقب نمانده، بلکه خود موجد چنان تحولاتی بوده است.

برخی تلقی‌ها نیز با مسکوت‌گذاشتن بحث از تغییر ساختار، بر ضرورت تغییر و تحول در روایت‌ها و کنشگران برای عبور از بحران نمایندگی در ایران تاکید می‌کنند. از قضا خود جریان مدافع انقلاب اسلامی قائل به تغییر روایت‌ها و کنشگران است و این مساله را یک ضرورت جدی برای ادامه حیات انقلاب اسلامی برمی‌شمرد. اما پرواضح است که این تغییر روایت نباید به استحاله فراروایت انقلاب و اجتهاد علیه نص بی‌انجامد. تغییر روایت در اینجا با همان مکانیسم اجتهاد پویا صورت می‌گیرد و زمینه را برای انعطاف در مدیریت و ساماندهی حیات اجتماعی و نیز رفع آسیب‌های نظام مبتنی بر نمایندگی و تلاش برای ارتقای کارآمدی آن فراهم می‌آورد. نوع نگرش جریان تجددخواه به تغییر روایت و یا تغییر کنشگران، کاملاً پوپولیستی و تبلیغاتی است و معمولاً عوامانه هم طرح می‌شود. طرح عوامانه چنین مباحثی از جمله به این دلیل است که ما در ایران، روشنفکرِ فیلسوف و یا فیلسوفِ روشنفکر نداریم. در پسِ پشتِ گفتار روشنفکری تجددخواه در ایران، نوعی هرج و مرج‌طلبی وجود دارد. ما نباید حافظه تاریخی‌مان را از دست بدهیم. این جریان چنان از تغییر و تحول و بحران نمایندگی در ایران سخن می‌گوید که گویا تجدد هیچ سابقه‌ای در ایران ندارد و ما هیچ تجربه‌ای از آن نداریم. ما نمی‌توانیم تجربه تاریخی حکومت تجددخواه را دست‌کم بگیریم. فراموش نکنیم روشنفکری تجددخواه که از همه بیش‌تر مدعی دفاع از ایده نمایندگی است، همانی است که تاج شاهی را بر سر رضاخان گذاشت.



مجلس نمایندگان ملت

در سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۷

شرایط دموکراسی نداریم

دموکراسی یکی از صورت‌های متاخر نمایندگی است که خود صورت‌های گوناگونی دارد؛ در حالی که بعضی از محققان علوم سیاسی دموکراسی مستقیم را صورت اصلی دموکراسی دانسته‌اند، رالز و هابرماس به دموکراسی مشورتی و یا رایزنانه قائلند. اما عملاً اینکه دموکراسی در هر جایی چیست، به شیوه تحقق تاریخی آن مربوط است. در دموکراسی‌های باسابقه، نهاد انتخابات در آخرین مراحل، یعنی پس از تحقق دیگر پیش شرط‌ها و نهادهای دموکراسی شکل گرفت، ولی در دموکراسی‌های نو مسیر معکوس بود و نهاد انتخابات پیش از فراهم آمدن پیش‌شرط‌ها و مقدمات پدید آمد. انتخابات در شرایطی که مقدمات قبلی آن فراهم نشده، نمی‌تواند نشانی از وجود دموکراسی باشد. در ادامه سه پیش‌شرط اصلی دموکراسی را برمی‌شمرم:



سیدعلی میرموسوی

دانشیار دانشگاه مفید

دولت قوی

نخستین شرط دموکراسی از نظر دیوید بیتام وجود یك دولت قوی است، دولتی که بتواند قانون وضع کند و خود نیز به آن قانون پایبند باشد. مراد از دولت در این جا تنها قوه مجریه نیست، بلکه مجموعه مناسبات عینیت یافته در نهاد حکومت است. برخی چون فوکویاما برآنند که یك بوروکراسی قوی و کارآمد، مقدمه یك دموکراسی قدرتمند است. به عباراتی شرط دموکراسی کارآمد از منظر فوکویاما وجود یك دولت باثبات و باظرفیت‌های بالا است. با این حساب، اگر بخواهیم بدون یك دولت قوی وِبری دست به نوسازی بزنیم، نه تنها به دموکراسی نخواهیم رسید، بلکه دچار زوال سیاسی خواهیم شد.

نظام حزبی

نظام حزبی لازمه‌ی ضروری و تضمین‌کننده‌ی دموکراسی است. ما در ایران حزب داریم، اما حکمرانی حزبی نداریم. از این جهت، نظام نمایندگی ناتوان از بازنمایی عمومی مردم است.

برابری سیاسی

از پیش‌شرط‌های اساسی نمایندگی، پذیرش برابری سیاسی و پایبندی به آن است. این برابری، هم مفهومی فلسفی است در مقام نظریه‌ی پایه‌ی عدالت، هم مفهومی سیاسی است ناظر به سازماندهی اجتماعی و مشارکت. به تعبیر ارسطو، هیچ چیز بیش از نابرابری نمی‌تواند دوستی مدنی و مشارکت در دولت را تضعیف کند، تعبیری که شاید به هر دو معنای برابری بازگردد. برابری سیاسی بر اصل بهره‌مندی برابر انسان‌ها از شرافت و

کرامت استوار است. بر این پایه است که انسان‌ها می‌توانند از علاقه و موقعیت برابر در تصمیم‌گیری جمعی برخوردار باشند. علاقه و موقعیت برابر ملازم با تاثیرپذیری یکسان اعضای جامعه از تصمیم‌های جمعی است. اگرتاثیرپذیری یکسان نباشد، نابرابری در علاقه هم بی‌معنی است، طبیعتاً آنان که بیشتر تاثیر می‌پذیرند مشارکت بیشتری هم در ساخت سیاسی می‌کنند. موقعیت برابر توضیح چگونگی عضویت در یک اجتماع وابسته؛ برای مثال عضویت پدر و مادر در خانواده با فرزند برابر نیست، یا عضویت معلم و دانش‌آموز در کلاس درس برابر نیست، ازاین رو دموکراسی در اداره آن‌ها معنی ندارد. اگر در نظام اجتماعی و سیاسی هر نابرابری از پیش‌مفروضی باشد، مثلاً از نظام اجتماعی و سیاسی تصوری چون خانواده یا مدرسه یا پادگان یا اداره باشد، نمی‌توان به وجود دموکراسی در آن جامعه امیدی داشت.

بدون این پیش‌شرط‌ها دموکراسی در جایی برقرار نمی‌شود و اگر مظاهری از آن هم دایر شود دیری برقرار نمی‌ماند.


۱۳۰۴

چالش مفهوم نمایندگی و ضرورت بازاندیشی در حکمرانی تقنینی



محسن جبارنژاد

پژوهشگر دفتر مطالعات بنیادین حکمرانی مرکز پژوهش‌های مجلس

پرسش از چیستی و ماهیت نمایندگی را شاید بتوان وابسته به پرسش معروف و پربسامدِ تاریخ سیاست دانست: "چه کسی شایسته فرمانروایی است؟" گرچه این دو پرسش سویه‌های متفاوتی دارند اما به هیچ روی بی‌نسبت با هم نیستند. ارسطو، افلاطون، فارابی و سایر فیلسوفان سیاسی کلاسیک هر یک پاسخی به این پرسش اساسی داده‌اند اما در قرن بیستم، این مساله یك پاسخِ تقریبا به طور همگانی پذیرفته شده یافته است: مردم باید حکومت کنند[1] باری، به رغم اجماع بر اصل حکمرانی مردمی یا همان دمکراسی، ساز و کار تحقق این نوع از حکمرانی، معرکه آرا بوده است. البته آنچه که در این میان مسلم است این است که در دمکراسی‌های امروز مشارکت

۱. هیوود، آندره. مقدمه نظریه سیاسی

مستقیم شهروندان در حکومت ممکن نیست. و از این رو نهاد و اصل نمایندگی اجتناب‌ناپذیر است[۲]. با این وصف، پرواضح است که هدف از ایجاد نهاد نمایندگی، تسهیل در تحقق عاملیت اراده عمومی در امر سیاست و حکومت بوده است (ولو به واسطه تن دادن به مشارکت کمینه که به واسطه عدول از مشارکت سیاسی مستقیم و تن دادن به مشارکت سیاسی غیرمستقیمِ مبتنی بر نمایندگی اتفاق می‌افتد[۳]). حال می‌توان این پرسش را طرح نمود که آیا آنچه به واقع در صحنه حکمرانی به وقوع می‌پیوندد، آن چیزی است که غرض و جهت مفهوم نمایندگی محسوب می‌شود؟ یعنی حاکمیت مردم؟! البته وقتی از مفهوم نمایندگی سخن گفته می‌شود غالبا ذهن به سوی مفهوم متاخر آن یعنی نمایندگی پارلمان می‌رود اما باید توجه داشت که نمایندگی به اصل مفهوم حکومت برمی‌گردد و به هیچ وجه مختص قوه مقننه نیست که می‌توان ردپای آن را نیز تا قوانین افلاطون جست. در واقع هم سلطنت مطلقه هابزی و هم حکومتِ مبتنی بر مجلس قانونگذاری هر دو حکومت مبتنی بر نمایندگی‌اند. عمده نظام‌های حکمرانی موجود در دنیا نیز به ویژه دو نظام ریاستی و پارلمانی هر دو از مصادیق مهم دولت نماینده‌اند(دولت به معنای عام در اینجا مدنظر است نه صرفا قوه مجریه)

۲. بشیریه حسین، درس‌های دمکراسی برای همه

۳. این نکته گاه مطرح می‌شود که به هر حال دمکراسی نمی‌تواند توسط ماهیت نهادهای نماینده صدمه نبیند. خواه دولت نماینده نقش دولت را فراتر از آنچه سنت دمکراتیک توصیه می‌کند تقلیل دهد، بدان‌گونه که همه‌جا چنین است و خواه ندهد تغییر قانونگذاری از مستقیم به نماینده و بنابراین دگرگون کردن شهروند از قانونگذاری مستقیم به رضایت‌دادن به انتخاب‌های دیگران، بنیانا موضع مولفه‌های دمکراتیک را نقض می‌کند. برای توضیحات بیشتر ر.ک به: اندرو لوین؛ طرح و نقد نظریه لیبرال دمکراسی؛ ترجمه و تحشیه انتقادی: سعید زیباکلام.

برگردیم به آخرین پرسشی که طرح کردیم. با یک نگاه آسیب‌شناسانه به مفهوم نمایندگی در ایران به نظر می‌توان دو مخاطره جدی را در جهت کم‌اثر شدن معنای نمایندگی(اگر نگوییم زوال آن) برشمرد: مخاطره اول پی‌گیری منافع گاها متعارض محلی و غفلت از مساله منافع ملی است. زمانی ادموند برك در یك سخنرانی بر این نکته بنیادین تاکید کرد که "پارلمان مجلس مشورتی یك ملت است با یك منافع، منافع همه" این به این معناست که نباید مجلس به عرصه منازعه منافع محلی و منطقه‌ای تبدیل شود. قانونی هم که مجلس می‌گذارد باید تامین‌کننده منافع ملی باشد.[۴] امروزه پارلمان در ایران هم بواسطه تعقیب منافع متعارض محلی و بی توجهی به امر ملی و منافع ملی توسط برخی نمایندگان و هم تقلیل مفهوم نمایندگی از سیاست‌گری به تنظیم‌گری، در معرض مخاطره‌ای جدی قرار گرفته است. مخاطره دوم از حیث مشارکت مستقیم مردم به واسطه گسترش وسایل ارتباط جمعی و به ویژه شبکه‌های اجتماعی است که مشارکت را محدود به نمایندگی نمی‌داند و بنا به تعبیری مشارکت مبتنی بر نمایندگی را به دمکراسی مستقیم آتنی تبدیل کرده است. به هر حال اینها مسائل مهمی‌اند و متناسب با آن باید صحنه سیاست و حکمرانی را بازآرایی مجدد کرد و به آینده حکمرانی در کشور اندیشید.

۴ . رهبر انقلاب نکات مهمی در این زمینه خطاب به نمایندگان مجلس نهم دارند: تاریخ ۷خرداد۱۳۹۱ پیام به مناسبت آغاز به کار نهمین دوره مجلس شورای اسلامی. امام خمینی هم در تاریخ ۱۸ خرداد ۶۰ تصریح می‌کند که قانون برای نفع ملت است. برای نفع جامعه است. برای نفع بعضی اشخاص و بعضی گروه‌ها نیست.



■ نمای درونی مجلس مشروطه

گفت‌وگو

محمدرضا باهنر



محمدرضا باهنر

نماینده اسبق مجلـــس

آقای مهندس باهنر سلام. شما ۷ دوره نماینده‌ی مجلس بوده‌اید، به حساب امروز ما، یک عمر کامل کاری

علیکم السلام. پوست‌کلفت بوده‌ام

به گمان من حرفه‌ای بوده‌اید. می‌دانستید کارتان چیست و بلدش بوده‌اید. در مجلس که بوده‌اید از مؤثرترین‌ها بوده‌اید و بعد از مجلس هم هنوز صدایتان شنیده می‌شود، به ویژه که نگاهی به بازنگری ساختار حکمرانی در کشور دارید. بیایید امروز این بازنگری را از خود مجلس شروع کنیم. ظاهراً مجلس بیش از هر نهاد دیگری در حکمرانی کشور خواهان تحول است. آقای قالیباف که ریاست مجلس یازدهم را بر عهده دارد از ابتدا کارش را با چهار شعار مردمی‌سازی، هوشمندسازی، شفاف‌سازی و کارآمدسازی کلید زده، اما معنای این شعارها و نحوه‌ی تحققشان چندان روشن نیست و حتی بعضی این شعارها را در تعارض با هم می‌بینند. به علاوه باید دید این شعارها در راستای چه آسیب‌شناسی از وضعیت مجلس در ایران است، اصلاً اصلاح نهاد مجلس کاری است که از درون

مجلس باید شروع شود یا منوط به یک بازنگری کلی در ساختار سیاسی ما است. هر چه هست به نظر می‌رسد امروز وضع مجلس طوری است که می‌توان در دایره‌ی سیاست ایران دورش زد یا کلاً از آن بیرونش گذاشت. نظر شما چیست؟ چالش اصلی کجا است؟

خب، از من انتظار یک صورتبندی نظری نداشته باشید، من چندان فرصتی برای درس و بحث نداشته‌ام، خیلی عملیاتی به مسئله نگاه می‌کنم. ببینید، متوسط حضور نمایندگان در مجلس شورای اسلامی ۱٫۵ دور بوده است. حوزه‌های انتخابیه‌ای می‌شناسم که در هر دور، نماینده‌ی جدیدی به مجلس فرستاده‌اند. این یعنی نمایندگی یک رابطه‌ی موقت بوده. نامزد نمایندگی در رقابت با سایر نامزدها وعده‌های بیشتر و بیشتری می‌دهد تا رأی رأی‌دهنده‌ها را بگیرد، اگر از میان آن خاک و خون گذشت و به مجلس راه یافت، تازه دست کم با ۲۰۰ نماینده‌ی دیگر روبرو می‌شود که هیچ آشنایی با آن‌ها ندارد، تا بیاید با آن‌ها سلام و علیکی پیدا کند و روحیات و گرایشاتشان و مواضع و خواسته‌هایشان را بشناسد وقت زیادی از نمایندگی را از دست داده، بعد هم عمدتاً نه سابقه‌ی قانونگذاری دارند، و نه شناختی تجربی یا تحصیلی از مسائل اداره‌ی کشور، چند صباحی هم صرف این می‌شود که نماینده‌ی تازه وارد با سعی و خطا چیزی از این مسائل بفهمد و سازوکار قانونگذاری را بشناسد. از آن طرف، هر هفته باید به حوزه‌ی انتخابیه برگردد و جوابگوی وعده‌هایی که داده و حتی توقعات شخصی مردم باشد.

در شهرهای بزرگ بعید می‌دانم خیلی‌ها نام نمایندگانشان را هم بدانند

در شهرهای بزرگ بله، من که خودم سیاسی هستم همین الآن بیش از ده نام از نمایندگان تهران به خاطر ندارم، اما در شهرهای کوچك وضع فرق می‌کند. طرف در شهر کوچك دقیقاً می‌داند به چه کسی رأی داده و حتی در مسائل خانوادگیش هم از او مطالبه دارد، مطالباتی که بسیاری از آن‌ها از حیطه‌ی اختیارات و توانایی‌های نماینده خارج است، اما نماینده نمی‌تواند آن‌ها را رد کند، چون می‌خواهد رأی مردم را برای دور بعد داشته باشد. می‌شود ماشین امضاء. گاهی یك نماینده در روز بر صد نامه یا بیشتر حاشیه می‌نویسد و ارجاع می‌دهد، طرف از او کار خواسته، به مدیر کل کار ارجاع می‌دهد، حالا مدیرکل کار چه کاری می‌تواند بکند توجهی ندارد. خلاصه این که نمایندگان با دامن زدن به مطالبات مردم، بدون در نظر گرفتن حدود امکاناتشان رأی می‌آورند و به مجلس می‌آیند و نمی‌توانند و نمی‌رسند کاری از پیش ببرند و حوزه‌ی انتخابیه‌شان را از خودشان ناراضی و خودشان را بدنام می‌کنند تا یك نفر دیگر بیاید و بگوید نماینده شما هیچ کاری برای شما نکرده و با طرح مطالبات جدید، رأی مردم را بگیرد و دوباره روز از نو و روزی از نو. حالا شما بگویید اصلاً نماینده مجال دارد حرفی از مسائل و مصالح ملی بزند؟ من به حسب عادت هنوز بعضی نطق‌های نمایندگان را از رادیو گوش می‌دهم، نمایندگان پیوسته مطالباتی را از بخشهای مختلف دولت دارند، بی آنکه ببینند اصلاً این مطالبات اولویتی دارد یا نه، یا آن دستگاه و دولت توان پاسخگویی به این مطالبات را دارند یا نه. این شده یك روند

جا افتاده در سیاست ما. آقای علی لاریجانی می‌گفت: «در دیدار با رئیس مجلس کره جنوبی از او پرسیدم: شما مطالباتتان از دولت را چگونه پیگیری می‌کنید؟ گفت: ما ابتدای هر دوره مجلس، مطالبات همه‌ی نمایندگان را جمع آوری می‌کنیم، مثلاً ۵۰ مطالبه می‌شود، بعد می‌نشینیم با نمایندگان دولت آن‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنیم: اول، مطالباتی که می‌توان به آن‌ها پاسخ داد و فوری‌اند، دوم، مطالباتی که نیاز به برنامه‌ریزی و اقدام بلندمدت همین دولت دارند، سوم، مطالباتی که اصلاً در حدود توان این دولت نیست. این دسته سوم را از همانجا به عنوان مطالبات ممنوع اعلام می‌کنیم و دیگر هیچ نماینده‌ای حق طرح آن‌ها را ندارد و در صورت طرح، پیگرد قانونی خواهد شد.» در مجلس ما به مقدورات دولت توجهی نمی‌شود، همان طرح مطالبه است که مهم است.

حالا نه فقط مجلس، دولت‌ها هم همینطور می‌آیند و می‌روند. روی کار آمدن دولت‌ها در جمهوری اسلامی، به ویژه از دولت مرحوم هاشمی به بعد، با شعار نه به دولت قبل بوده. هر دولتی تلاش کرده کارنامه دولت قبل را تقریباً هیچ یا افتضاح نشان دهد تا جایی برای خودش باز کند، یعنی باز هم ایجاد مطالبه‌ی بیشتر و بیشتر. این است که می‌بینید علیرغم همه‌ی کارهای بزرگی که در دوره‌ی جمهوری اسلامی شده، احساس رضایت مردم از حکومت پایین و پایین‌تر آمده.

پس ظاهراً چالش اصلی ما خود نمایندگی است

نه، چالش اصلی ما نبود ملزومات نمایندگی است، دموکراسی ملزوماتی دارد که ما نداریم و اینطور نمی‌توانیم ادامه بدهیم. اولینش حزب است.

حزب که نداریم نمی‌توانیم برنامه‌ی بلند مدت داشته باشیم، رئیس‌جمهورها هم اتفاقی رئیس‌جمهور می‌شوند، مگر اینکه مداخلات غیرمرسوم در انتخابات بشود. شما حتماً شنیده‌اید آن صحبت مرحوم آقای هاشمی را که آقای روحانی ۵ درصد رأی داشت و اگر حمایت من نبود رئیس جمهور نمی‌شد. من به شما می‌گویم اگر سه عامل اتفاقی نبود آقای روحانی در سال ۹۲ همان کمتر از ۵۱ درصد رأی را هم نداشت: رد صلاحیت آقای هاشمی، رقابت درونی نامزدهای اصولگرا و حمایت جمعی آقای هاشمی و اصلاحات از آقای روحانی. موج زیرپوستی اقبال به آقای احمدی‌نژاد هم سال ۸۴ حدود ۲۰ روز قبل از انتخابات سربرآورد، وگرنه یادم هست آقای احمدی‌نژاد قبل از نوروز ۸۴ رفته بود کرمان و در به در دنبال یك ساختمان بود که بتواند ستاد انتخاباتیش را آنجا برپا کند. آقای خاتمی سال ۷۶ هم همینطور بود. من که رئیس ستاد آقای ناطق بودم و نماینده‌ی مجلس هم بودم، دو هفته بعد از انتخابات دوم خرداد به دیدار آقای خاتمی رفتم تا هم به رسم مرسوم تبریك بگویم و هم ببینم برای کابینه به چه کسانی فکر می‌کنند تا در مجلس رایزنی کنیم. به ویژه روی بخش اقتصاد حساس بودم. در دیدار به ایشان گفتم: برنامه اقتصادی شما چیست؟ نگاهی کرد و زد زیر خنده، گفت: مگر من می‌دانستم که رئیس‌جمهور

می‌شوم! ایشان به حساب خودش آمده بود تا در انتخابات مخالفان را منتقد و منتقدان را همراه و همراهان را ایثارگر کند. نبود حزب چالش اصلی است. فضای سیاست ما خیلی پوپولیستی است و این در نبود حزب است. چرا ما پذیرفته‌ایم که اقتصاد تخصصی است، فرهنگ تخصصی است، امنیت تخصصی است، اما نمی‌پذیریم که سیاست هم تخصصی است؟

اگر سیاست هم تخصصی باشد، آن وقت ما کجا به هم می‌رسیم؟ یعنی کجا عمومی هستیم؟

کجای دنیا مردم اینقدر به همه‌ی مسائل سیاست ورود می‌کنند؟ مردم ژاپن چه کار دارند که روابط سیاسی ژاپن با امریکا چه تغییری کرده؟

در این صورت سیاستمداران نمی‌توانند دور هم بنشینند و بی آنکه مردم خبر داشته باشند بر سر منافعشان با هم ببندند؟

مثل اینکه من باید أشهدم را برای شما اعاده کنم! ما داریم در جمهوری اسلامی حرف می‌زنیم، ساختارهای اینجا چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. اینجا ولی فقیه داریم. من به شما می‌گویم برجام در مجلس مخالفان و موافقانی داشت، به لحاظ جمعیت آماری هم اندکی با هم اختلاف داشتند، مخالفان چند درصد کمتر بودند از موافقان، با این حال ۸۰ درصد مخالفان و موافقان فکر می‌کردند دارند طبق نظر رهبری عمل می‌کنند. نظر رهبری در کار بود، اما کلی و تفسیر بردار بود، این اجازه نمی‌داد که ائتلاف قاطعی له یا علیه برجام در مجلس شکل بگیرد. اینکه

مسائل سیاست تخصصی دیده و نگه داشته شود، اتفاقاً جا را برای بحث و بررسی کارشناسی باز می‌گذارد، نه گاوبندی. به نظر من ۸۰ درصد مسائلی که نماینده در مجلس با آن روبرو است مسائلی است که نیاز به کار کارشناسی دارد، اما در عمل ۸۰ درصد آرائی که نمایندگان می‌دهند سیاسی و پوپولیستی است.

بالأخره ما در کشوری هستیم که به مشارکت مستقیم مردم در انتخابات نیاز داریم و رهبری حتی در انتخابات اخیر که می‌دانستیم مشارکت پایین است، باز بر اینکه مشارکت رکن مشروعیت جمهوری اسلامی است تأکید کردند.

ببینید آنچه در آمار پایین مشارکت برای ما نگران کننده است، این است که آنهایی که در انتخابات شرکت نمی‌کنند ناراضی و مخالفند، وگرنه اگر مردم کامشان از کارآمدی حکومت شیرین و خیالشان از انتخابات راحت باشد و مشارکت پایین بیاید، نه تنها نگران کننده نیست، بلکه علامت توسعه‌ی کشور است. شما چه اصراری دارید که پای عامه‌ی مردم را به همه‌ی مسائل سیاست باز کنید؟

برای بقای حکومت. هر قدر هم حکومت کارآمد باشد، اگر همانطور که اشاره کردید رضایت مردم از حکومت پایین باشد، باید از آینده‌ی حکومت نگران بود.

این مسئله‌ی دیگری است. اینکه ما نتوانسته‌ایم رضایت مردم را جلب کنیم مسئله دیگری است. می‌دانید که با تصویرسازی رسانه‌ای می‌توان وضع عمل مطلوبی در چشم مردم نامطلوب

نشـان داد یـا عمـل نامطلوبـی را مطلـوب. مـن معمـولاً در ایـام سـالگرد پیـروزی انقـلاب دعـوت می‌شـوم تـا چیـزی بگویـم. گاهـی می‌گویـم بـرای اینکـه موفقیـت حکومـت جمهـوری اسـلامی را ارزیابـی کنیـم، بیاییـد بـه جـای آنکـه امـروز آن را بـا دوره پهلـوی مقایسـه کنیـم، وضعیـت حکومـت پهلـوی در شـاخص‌های توسـعه نسـبت بـه سـایر کشـورها را بـا وضعیـت امـروز جمهـوری اسـلامی در همـان شـاخص‌ها و در نسـبت بـا همـان کشـورها مقایسـه کنیـم. رتبـه‌ی ایـران بـه نحـو چشـمگیری رشـد کـرده. شاید بعضی بگویند بعضی پیشرفت‌ها طبیعی زمان است، اگر حکومـت شـاه هـم ادامـه می‌یافـت ایـن پیشـرفت‌ها را داشـتیم، امـا اینکـه موقعیـت نسـبی مـا بـه نحـو چشـمگیری بهتـر شـده، ایـن دیگـر کار جمهـوری اسـلامی اسـت. کار همیـن دولت‌هـا و دولتمردانی اسـت کـه بعضـی هـم از چشـم مـردم افتاده‌انـد. فکـر می‌کنـم اسـتدلال قانع‌کننـده‌ای باشـد. حـال اینکـه رضایـت مـردم جلـب نشـده بـه آن رونـد پوپولیسـتی سیاسـت مـا کـه بـر رسـانه هـم حاکـم اسـت بـر می‌گـردد. الآن بـاور عمـوم مـردم ایـن اسـت کـه اگـر کسـی یـك دوره در ایـران نماینـده مجلـس شـود یـا پسـتی از اسـتاندار بـه بـالا بگیـرد، زندگـی خـود و خانـواده‌اش تـا آخـر عمـر تأمیـن اسـت. امـا مـن اطـلاع دارم کـه از نماینـدگان ادوار مجلـس، ده پانـزده درصـد وضـع مالیشـان بـه هـر دلیـل از طریـق نماینـدگی بهتـر شـده اسـت، ده پانـزده درصـد بعـد از نماینـدگی وضـع بدتـری دارنـد و مابقـی هـم هماننـد کـه بوده‌انـد. ایـن بـا تصـور عمومـی مـا نمی‌سـازد. اگـر نظـام حکمرانـی مـا بـه پوپولیسـم دامـن نمی‌زد، ایـن تصـور سـاخته نمی‌شـد.

دیدگاه شما وزن رسانه را در ساخت رضایت مردم خیلی بالا می‌برد، این برای جمهوری اسلامی که بین این همه رسانه‌ی مخالف و شبکه‌های اجتماعی محاصره شده واقع‌بینانه است؟

ظاهراً شما به رسانه‌های حکومتی خیلی خوش‌بینید. ما اولاً از همین رسانه‌های حکومتی می‌خوریم. عمده‌ی این نارضایتی‌ها را رسانه‌های خودمان ایجاد می‌کنند. بگذارید مثال بزنم: در طول حیات کاری من زمین‌لرزه‌های زیادی در ایران رخ داده و من در بسیاری از آن‌ها بوده‌ام و کار میدانی کرده‌ام، یعنی جنازه از زیر آوار درآورده‌ام. از بافق و بم بگیر تا منجیل و رودبار. سال ۹۷ هم زلزله‌ای در سرپل‌ذهاب رخ داد که من در آن توفیق خدمت میدانی نداشته‌ام، اما پیگیر نحوه‌ی خدمت‌رسانی به مردم بوده‌ام. به زعم من مدیریت بحران در این زلزله از همه موارد قبلی بهتر بود، یعنی هلال احمر و سپاه و ارتش ظرف ۳۰ روز، ۳۰ هزار چادر در این منطقه برپا کردند و مردم را به این چادرها هدایت کردند. حالا بعد از چند روز یک بارانی هم آمده آنجا و ۲ هزار از این ۳۰ هزار چادر را آب گرفته. همان موقع دوربین صدا و سیما رفته بالای سر آن گرفتار در آب و می‌پرسد: به شما رسیدگی می‌کنند؟ آن بیچاره هم گریه می‌کند که نه، رسیدگی نمی‌کنند، ما بدبختیم. این آن تصویر رسانه‌ای است که از آن زمین‌لرزه در ذهن مردم رسوب می‌کند، در حالیکه در کشوری مثل امریکا با درآمد سرانه ۱۰ برابر ما، بعد از حوادث بزرگ تا مدت‌ها به ۳۰٪ از حادثه‌دیدگان اصلا نمی‌توانند برسند و کمک بدهند.

مثال دیگری بزنم: آقایان در دولت اول آقای روحانی کمر بستند به اینکه تورم را تک‌رقمی کنند و کردند هم. من از ابتدا مخالف بودم و مخالفت خودم هم به گوش آقایان رساندم، من فکر می‌کردم تورم باید در زمان رکود بالای ۲۰ درصد نگه داشته شود. دوستان نپذیرفتند و برای تورم تک رقمی برنامه ریزی کردند و موفق هم شدند. خودشان می‌گفتند تورم به ۹ درصد رسیده و مخالفان می‌گفتند ۱۲ درصد شده، اختلاف سر این ۳ درصد بود. سال ۹۶ اگر خاطرتان باشد ناآرامی‌هایی در کشور ایجاد شد که شروعش هم از مشهد بود، شعارها هم بیشتر اقتصادی بود. همان ایام، جمعه‌ای من در نمازجمعه تهران شرکت کردم. دیدم آقای امام جمعه می‌گوید: بله مردم از گرانی ناراحتند و حق هم دارند ناراحت باشند، من می‌گویم، شما هم بگویید: مرگ بر گرانی. مشت‌هایش را گره کرد و مردم را واداشت در نمازجمعه بگویند مرگ بر گرانی. حالا تورم حدود ۱۰ درصد بود و من آن را با توجه به مصلحت کشور خیلی هم پایین می‌دانستم. این وضع ما است، سیاست پوپولیستی اولاً با رسانه‌های داخلی و حکومتی ما است که پیش می‌رود.

پس جمع‌بندی کنیم: چالش اصلی مجلس را نبود لوازم دموکراسی می‌دانید و اولینش نظام حزبی است.

بله، اولینش نظام حزبی است، البته ما حزب زیاد داریم، همین الآن هم در دفتر یک حزب نشسته‌ایم، حزب داریم، اما نظام حزبی نداریم. احزاب بزرگی می‌خواهیم که در معماری قدرت جایگاه رسمی داشته باشند. اما علاوه بر نظام حزبی یک لازمه دیگر هم باید باشد، که اگر نباشد باز هم دچار سیاست

پوپولیستی خواهیم بود، آن هم مجلس دوم است. ساختار حکمرانی ما باید دو مجلسی باشد. الآن ما مجمع تشخیص داریم، اما کار مجمع تشخیص یکی تدوین سیاست‌های کلی است و یکی رفع اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان. ما باید مجلس دومی داشته باشیم که در همه قوانین بالادست مجلس باشد و از خود هم اختیار قانونگذاری داشته باشد، اما أعضایش از طریق رأی‌گیری مستقیم انتخاب شوند و دوره‌ی کاریشان بلندتر از مجلس باشد. فکر می‌کنم مجمع تشخیص فعلی، شورای نگهبان، شورای عالی انقلاب فرهنگی و همه‌ی شوراهای عالی می‌توانند جمع شوند و جای خود را به یک مجلس أعیان یا نخبگان بدهند. اینها البته اصلاحاتی است که باید در کل ساختار حکمرانی ما ایجاد شود و نیاز به اجماع حاکمیتی دارد، مجلس به تنهایی نمی‌تواند چنین تحولی ایجاد کند، ولی تحول مجلس در گرو این اصلاحات کلی است.

آقای مهندس متشکرم، گفتگوی خوبی بود، دیدگاه دقیق و کارشده‌ای داشتید.

من هم متشکرم. امیدوارم و در واقع انتظار دارم نکاتی که امروز گفته شد در مرکز پژوهش‌های مجلس بررسی کارشناسی شود، چه رد شود و چه قبول شود، به هر حال پخته‌تر خواهد شد.



مجلس شورای اسلامی
مرکز پژوهش‌ها

دفتر مطالعات بنیادین حکومتی

